

ایهام یا خصیصه اصلی سبک حافظ

د - «صفا» بقرینه ایهامی «کوی میکده» ایهام به «می صافی و صفای بادناب» دارد.

ه - مناسبت بین «صفا» و «صوفی» نیز که بعضی آنرا از همین ریشه دانسته اند

منظور است .

اشکم احرام طواف حرمت می بندد گرچه از خون دل ریش دمی ظاهر نیست
این بیت از شاهکارهای ایهام خواجه محسوب میشود و معنی اصلی و ایهامی
دو شادوش هم مضمون لطیف و مقصود شعر را میپروانند. معنی ظاهری شعر که در
نظر اول بدست میآید چنین است: اشک خونینم آماده و عازم و احرام بسته ازدیده فرو
میریزد و بسوی کوی تو که کعبه دل عشاق است روان میشود تا گرد حرم کوی تو
طواف کند. آری با وجود اینکه برای طواف حرم پاک باید بود و شرط احرام بستن
طهارت است اشک روان من که بخون دل محنت کش مجروح آلوده است همچنان احرام
طواف بسته است و گرد کویت میگردد. باعتبار این مفهوم شدت بکاه و کثرت گریه و
سیل آسا بودن اشک از معنی بیت استنباط میشود .

با توجه بمناسبات زیر معنی لطیف دیگری از بیت در می یابیم :

دیده عاشق هم منزلگاه و حرم معشوق و هم آشیانه خیال و آستانه تصویررخ
زیبای اوست . منزلگاه و آستانه دوست است از آنجهت که عضو شریف و شخیص وجود
انسان بشمار میرود و جائی بهتر و شریفتر از دیده برای اینکه دوست قدم بر آن نهد

۱- برای اصل و ریشه «صوفی» و «تصوف» بمقدمه فاضلانه استاد همایی بر کتاب

مصباح الهدایة و همچنین جلد دوم سبک شناسی بهار ذیل کتابهای متصوفه رجوع شود .

و در آن فرود آید نیست :

رواق منظر چشم من آستانه^۱ تست کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

در این بیت شیوا نیز دو دیده حافظ منزل معشوق است :

بسا که گفته‌ام از شوق باد و دیده خود ایسا منازل سلمی فاین سلماک

و همچنین در بیت زیر شاه نشین چشم خواجه ا تکیه که خیال و جایگاه دوست مییابیم.

شاه نشین چشم من تکیه که خیال تست جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

اگر دیده را افتخار پابوسی دوست دست ندهد منزل و تکیه که خیال او خواهد بود

و اگر دوست قدم بر چشم عاشق نهدد عکس رخ زیبا و تصویر جمال و نقش خیال او

بر این آستانه فرون خواهد آمد و مقیم این حرم خواهد شد و دیده بهره و اعتبار هم آستانه

و لایق پای دوست و هم جلوه گاه رخ او بودن^۲، منزل و حرم یار محسوب است .

میدانیم که اغیار را در حرم یار راهی نیست :

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

دیده عاشق نیز که حرم معشوق است ازین حرمت و اختصاص بی بهره نیست

جز رخ معشوق نمی بیند و از غیر جمال او بردوخته است :

بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم تادیده من بر رخ زیبای تو باز است

شیخ سعدی نیز بر حال کسانی که حرمت حریم مقدس دوست یعنی دیده

را پاس نمیدارند و اغیار را در آن راه میدهند افسوس میخورد :

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیده است یادیده و بعد از تو بر وئی نگریده است

۱- در نسخه قزوینی و سایر نسخ « آشیانه » آمده ولی در نسخ قدیمتر « آستانه » است .

۲- افسوس که شد دلبر و در دیده گریان تصویر خیال خط او نقش بر آبست

خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم بصورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم

بر این دو دیده حیران من هزار افسوس که با دو آینه رویش عیان نمی بینم

مرا دل ز تماشای باغ عالم چیست بدست مردم چشم از رخ تو گل چین

بشرحی که گذشت روشن شد که « چشم عاشق » حرم دوست است . با توجه باین نکته و در نظر گرفتن اینکه اشک در چشم حلقه میزند و در دیده میگردد (چنانکه گویند : اشک در چشمش حلقه زد ، یا : اشک در چشمش گردید) معنی ایهامی شعر که از تشبیه چشم عاشق بحر معشوق و تشبیه گشتن و حلقه زدن اشک در چشم بطواف حاصل شده معلوم میشوند . مفهوم کامل شعر باعتبار معنی ایهامی چنین خواهد بود : اشک در چشم میگردد و گرد دیده که حرم و منزل دوست است طواف میکنند گرچه ... الخ .

دی در گذار بود و نظر سوی مانکرد بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
یعنی بیچاره دل من که خیزی از گذشتن عمر و سپری شدن ایام ندید . « گذار عمر » ایهام دارد به « گذشتن معشوق » بمناسبت اشاره بگذشتن معشوق در مصراع اول و استعاره بودن « عمر » از « معشوق » در شعر فارسی ، چنانکه در این بیت :
بر سر کشته خود میگذرد همچون باد چه توان کرد که عمر است و شتابی دارد
وجه شبه « عمر » و « معشوق » مایه زندگی و حیات بودن و ارزش و اهمیت زیاد است و گاهی علاوه بر این سست عهدی و بیوفائی و زود گذری نیز وجه شبه محسوب میشود :

تو خود حیات اگر بودی ای زمان وصال^۱ خطانگر که دل امید در وفای تو بست
بیت باعتبار معنی ایهامی « گذار عمر » نیز دارای معنی محصل است : معشوق دیروز میگذشت بی آنکه اعتنائی بها کند و نظر بسوی ما افکند . بیچاره دل غم دیده ما که از گذشتن معشوق سودی حاصل نکرد و بهیچیک از آرزوها و انتظاراتیکه از

۱- در نسخه مرحوم قزوینی این مصراع چنین است : تو خود وصال اگر بودی ای نسیم وصال . رجحان مصراع بیت بصورتی که در متن مقاله نوشته شد هم از لحاظ مطابقت با ضبط نسخ اقدم بر نسخه قزوینی (در نسخه سودی نیز بصورت متن مضبوط) است و هم قرائن ترجیحی که از معنی بیت استنباط میشود مسلم است .

دوست داشت نایل نیامد .

بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار روز فراق را که نهد در شمار عمر
معنی اصلی بیت چنین است : من بی‌عمر زنده‌ام ، و این ادعای من شگفت‌آور
و باورنکردنی نیست زیرا مدت‌هاست که از دوست دور و مهجورم و روشن است که هیچ
عاقلی روزهای تلخ دوری و فراق را در شمار عمر محسوب نخواهد داشت ، پس اگر
روزهای فراق را در شمار عمر نمی‌نهم و ادعای بی‌عمر زنده بودن می‌کنم سخنی بگزارف
نگفته‌ام :

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت باقی همه بی‌حاصلی و بیخبری بود
بقرینه تداول و شهرت استعاره بودن « عمر » از « معشوق » و مناسبت مفهومی ،
« بی‌عمر » ایهام به « بی‌دوست و بی‌معشوق » دارد و باعتبار این معنی نیز مفهوم بیت
صحیح و لطیف است ، البته بکلمه معنی اصلی : بی‌دوست زنده‌ام و چون دوست عمر و
حیات دل عاشق است در حقیقت بی‌عمر زنده‌ام و این سخن یعنی بی‌عمر زنده بودن عجیب
نیست زیرا ایام فراق در شمار عمر نیست .

بباغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
مفهوم اصلی بیت چنین است : اکنون که لاله سرخ با رنگ آتشین خود آتش
نمرود را برافروخت و رسوم زند و استا و سنت آتش‌افروزی مزدا پرستان را زنده کرد
جای آنست که تو نیز آیین دین زردشتی یعنی باده‌نوشی را در باغ تجدید کنی و می
مغانه پیش آری و از جام وصال دختر جمشید که سالیان دراز در منظری محبوبس است سرمست

۱- مولانا جلال‌الدین فرماید :

ای حیات دل حسام‌الدین بسی

۲- و گرقیصر سگالد را ز زردشت

میل می‌جوشد بقسم سادسی

کنم زنده رسوم زند و استا «خاقانی»

شوی^۱. باعتبار مفهوم اصلی در « لاله » استعاره مکنیه صورت گرفته است از شخص ذیروح و آتش افروزی یا از شخص نمرود بقرینه اسناد آتش افروزی که از لوازم مشبه به محذوف است بلاله ، و وقوع استعاره مصرحه در « آتش نمرود افروختن » از « سرخ و برافروخته شدن و برنگ ارغوانی و آتشوار شکفتن » بقرینه ذکر لاله (لازم مشبه محذوف) نیز در داخل استعاره کنائی استنباط میشود .

عبارت « لاله برافروخت آتش نمرود » با عوض کردن جای فاعل و مفعول (آتش نمرود = فاعل ، لاله = مفعول برعکس معنی اصلی) ایهام دارد به « آتش نمرود لاله ها را بشکفانید و افروخته و سرخ کرد » که اشاره است به شکفتن گل و لاله از آتش نمرود و گلستان شدن آتش برخلیل چنانکه عطار در مقدمه منطق الطیر فرماید :

گاه گل بر روی آتش دسته کرد گاه پل بر آب دریا بسته کرد

باعتبار مفهوم ایهامی نیز بیت معنی محصل دارد : اکنون که با فرارسیدن سلطان بهار بار دیگر داستان گلستان خلیل تجدید شده و آتش نمرود (شاید موهم بحرارت طبیعی آفتاب و زمین باشد که با رسیدن بهار در عروق و شرائین خاک میدود و گل و سبزه تابناک ازدل خاک تیره میدماند^۲) شقایق نعمان را که چون شعله آتش سرخ و تابناکست برافروخته و لاله ازدل خاک رویانده است تو نیز در باغ آیین دین زردشتی تازه کن و بخواه جام صبوچی بیاد آصف عهد .

- ۱- چنین خواندم امروز در دفتری که زنده است جمشید را دختری
بود سالیان هفتصد هشتصد که تا اوست مجوس در منظری « منوچهری »
- ۲- تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد « حافظ »
- ۳- در مدارک پارسی و تازی مناسبت قوی بین ابراهیم و زردشت ، ظاهراً بوجه شبه آتش زردشت و آتش خلیل ، قائل شده اند. این بیت و بیت بعد از نمونه های جالب اختلاط اساطیر و داستانهای شاهان و پیمبران دیرین است و حافظ بین ابراهیم و زردشت از یکسو و بین جمشید (که جام و شراب از ملایمات اوست) و سلیمان از سوی دیگر اختلاطی بوجود آورده . برای اختلاط اساطیر و داستانهای کهن رجوع شود بکتاب جام جم تألیف نگارنده ؛ جلد اول فصل مربوط بهمین موضوع .

ایهام لفظی دیگری نیز بنظر میرسد که قطعیت آن موکول بر روشن شدن زواج یا عدم زواج استعمال « لاله » بمعنی « نوعی شمعدان و چراغ قدیمی » در زمان حافظ است ، باین کیفیت : کنون که آتش نمرود شقایق آتشین و گلهای لاله را ، که چون « چراغهای لاله اند » ، بر افروخت و در باغ چراغانی کرد

* * *

۱- جز فلاطون خم نشین شراب سرّ حکمت بما که گوید باز
 ۲- هر که چون لاله کاسه گردان شد زین جفا رخ بخون بشوید باز
 ۳- بس که در پرده چنگ گفت سخن بیرش موی تا نموید باز
 ۴- گره بیت الحرام خم حافظ گر نمیرد بسر بپوید باز

۱- در این بیت معنی اصلی و ایهامی « خم نشین » بهم آمیخته است اینچنین :
 « خم نشین » صفت « فلاطون » است و اضافه « فلاطون خم نشین » به « شراب » تشبیهی است یعنی شراب بفلاطون خم نشین تشبیه شده است و نیز « خم نشین » صفت « شراب » است و هر دو معنی با هم مفهوم کلی بیت را میرسانند :

اعظم حکما افلاطون خم نشین بود ولی سرّ حکمت از او نباید پرسید بلکه از شراب خم نشین که افلاطون خم نشین مکتب میکند است اسرار عشق و راز آفرینش را سؤال باید کرد .

۲- شارح سودی جای این بیت را از لحاظ ترتیب منطقی ابیات بعد از بیت مطلع میداند و ظاهراً در این مورد صائب است . این غزل از غزلهای دوره مبارزی بنظر میآید و مضمون آن همچون غزلهای « دانی که چنگ وعود چه تقریر میکنند » و « بود آیا که در میکدهها بکشایند » و « اگر چه باده فرح بخش و باد گلپز است »

۱- خم نشینی به دیوجانس حکیم نسبت داده شده و مفاوضه دیوجانس و اسکندر در ادبیات اروپائی مشهور است . از جهت شهرت افلاطون و مظهر حکمای یونان بودن او خم نشینی باو نیز منسوب گشته .

شکایت از ریاکاریها و سختگیریهای متظاهرانه و سوگواری در هر گک می ناب است .
 معنی بیت با در نظر گرفتن نکته مذکور درباره ترتیب منطقی ابیات چنین است :
 هر که چون لاله کاسه گردان و قدح نوش شد و پاده خوار و مرید می ناب بود
 در مصیبت خون خم که بسنگ جفای شیخ و محتسب شکسته و خونش (که شراب است)
 بزمین ریخته رخ بخون بشوید و بمرگ می ناب خون از مژه ها بگشاید و سوگوارشود:
 نامه عزیت دختر رز بنویسید تا همه مغیجگان زلف دو تا بگشایند
 گیسوی چنگک بپساید بمرگ می ناب تا حریفان همه خون از مژه ها بگشایند
 شباهت لاله بکاسه و جام و سرخی رنگ آن هر دو در تشبیه مورد نظر است یعنی
 لاله هم کاسه گردان است (بمناسبت شکل) و هم رخ بخون شسته (بمناسبت رنگ)
 و ایهاماً از « خون » خون خم که شراب سرخ رنگ است منظور است چنانکه در مطلع
 نیز علاوه بر اینکه از « خون خم » شراب منظور است « خونین دلان » نیز موهم بخم
 است که دلش خونین میباشد بمناسبت پر بودن از شراب خون رنگ :

جال خونین دلان که گوید باز وز فلک خون خم که جوید باز

دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم خم می دیدم خون در دل و پادار گل بود

رخ بخون شستن با توجه با اشارات و ایهام بالا ، علاوه بر شدت سوگواری و
 روان شدن اشک خونین از مژه ها و شستن روی بدان ، مینماید که لاله و دیگر کاسه
 گردانان رخ بخون قتهل (پاده سرخ) شسته اند .

پس « رخ بخون شستن » اصلاً و ایهاماً مفید معانی « خون برخ پاشیدن و خاک
 بر سر فشاندن و گریبان چاک زدن که کنایه از شدت سوگواری و عظمت مصیبت است »
 و « باشک خونین رخ شستن » و « رخساره بخون خم سرخ کردن » است .

ایهام دوم بیت در « کاسه گردان » است . کاسه گردان دو معنی دارد : یکی قدح
 گردان و ساقی که توسعاً پاده نوش و میخواره نیز معنی دهد و دیگری گدا و خواهنده .
 مفهوم اصلی بیت چنانکه دیدیم باعتبار معنی اول بود ، هم معنی عام (پاده نوش) هم

معنی خاص (ساقی) ، زیرا در مصیبت هر گک می ناب باده نوشان بالاعم و ساقیان بالاخص سو گوارند و بمناسبت « خون خم جستن » در مطلع که موهم به « شراب خواستن » است و مناسبت کلی مفهومی با توجه بمعنی دوم « کاسه گردان » ، از این کلمه « گدای باده و خواهنده شراب و جوینده می » مفهوم است و باین اعتبار معنی بیت چنین خواهد بود : هر که چون لاله کاسه گردان شد و گدائی در میخانه پیشه کرد و قدح بدست خواهنده باده ناب شد « از او محرومتر کی سائلی بود » زیرا در میخانه بسته و خم باده شکسته اند و طالب می را جز رخ بخون شستن در این مصیبت چاره ای نیست و چون خون خم ریخته است و بدست نمی آید (منظور از خون خم شراب است) باید خون خم خواست (منظور خونخواهی است) .

۳- ایهامی در « پرده » وجود دارد یعنی « از پرده » هم « پرده ساز » منظور است و هم « پرده راز » یعنی « پرده موسیقی » و « پوشیده و مخفیانه » چنانکه در این بیت خواجه نیز همین ایهام وجود دارد :

چنگک در پرده همین میدهدت پند ولی وعظت آنگاه دهد سود که قابل باشی
در این بیت از مولانای بزرگ بلخ نیز دو « پرده » آمده است که نخستین بمعنی اول و دوهین بمعنی دوم است ولی پرده واحد حافظ جامع هر دو معنی میباشد :

نی حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید
در مصراع دوم بیت علاوه بر ایهام لفظی که در « نمود » بقرینه « موی » وجود دارد ایهام دیگری نیز بنظر میرسد باین ترتیب: از بریدن موی چنگک دو معنی استفاده میشود اولاً بریدن سیمهای چنگ ، ثانیاً بریدن گیسوان بعلامت عزاداری و سوگواری زیرا چنگک از اعضای خانواده عیش و طرب و از یاران انیس و دوستان چلیس می ناب است و با او الفتی دیرینه و پیوندی ناگسستنی دارد و قیام و اقدام او بسوگواری و شیون و زاری و بریدن گیسوان بدیهی و طبیعی است :

گیسوی چنگک ببری د بمر گک می ناب تا حریفان همه خون از مره ها بگشایند

نکته در اینجاست که معنی اول « بریدن موی چنگک » با « نموییدن » مناسب و معنی دوم با آن مخالف است زیرا بریدن تارهای چنگک موجب خاموشی و نموییدن او میشود. در حالیکه بریدن موی و کیسو خود نشانه شدت سو کواری و کثرت شیون و زاری است و حافظ هر دو معنی را ارائه کرده و از هر يك نتیجه‌ای گرفته و با استنتاج « خاموشی و نموییدن » از معنی اول (بریدن تارهای چنگک) و « شدت سو کواری » از معنی دوم (بریدن کیسوان) مفهوم کلی بیت را تکمیل کرده است .

۴- اضافه « بیت الحرام خم » تشبیهی است یعنی « خم » به « بیت الحرام » تشبیه شده . « حرام » که صفت « بیت » است ایهام بحرام بودن شراب دارد که در خم است. و باعتبار این ایهام ذهن متوجه خم که بیت و خانه و مقرّ می حرام است میشود .

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من آری بیهن لطف شما خاک زر شود
حافظ چو نافه سر زلفش بدست تست دم در کش ارنه باد صبا را خبر شود

بیت اول :

معنی بیت چنین است : از کیمیای عشق و محبت تو چهره من چون طلا زرشد ، آری چنین است و برکت لطف و توجه شما خاک سیاه بی بها را بزرنا ببدل میکند. « کیمیای مهر » ممکن است اضافه تشبیهی باشد یعنی محبت دوست کیمیاست و خواص کیمیا را دارد و امکان دارد اضافه مصدر بفاعل باشد باعتبار عمل کیمیا و زر کردن فلزات کم بها یعنی مهر کیمیا گر منظور باشد . همچنین کیمیای مهر ایهام دارد بندرت لطف و محبت و کمی و کمیابی مهر و توجه دوست یعنی از مهر تو که چون سیمرغ و کیمیا کمیاب و نادر بود ...

از « زر گشت » مقصود « زرد شد » است و « همچنین ارزش زردی روی عاشق منظور است :

ترك درویش مگیر ارن بود سیم و زرش در غمت سیم شمار اشك و رخس را زر گیر

«روی» چهره است و ایهام به فلز مشهور دارد بمناسبت تبدیل بطلا شدن از کیمیا، چنانکه در بیت زیر از حافظ بقرینه دیگر یعنی «آهن» و «آینه»:

آه کز طعنه بد خواه ندیدم رویت نیست چون آینه ام روی ز آهن چکنم
 روی جانان طلبی آینه را قابل ساز ورنه هر گز گل و سبزی ندمد ز آهن و روی

پس علاوه بر «زرد شدن چهره» حافظ از کیمیای محبت دوست» با توجه بمبانی ایهامی «زرگشت» و «روی» ایهاماً این چنین از مصراع استنباط میشود: از کیمیای محبت و بسبب مهر کیمیا گر تو وجود بی ارزش یا شعر کم بهای من که چون آهن و روی بیمقدار بود تبدیل بزرد عزیز وجود گشت:

چو زر عزیز وجود دست نظم من آری قبول دولتیان کیمیای این مس شد
 مضمون مصراع دوم مؤید و مکمل معنی ایهامی بیت است و اگر ربط مصراع دوم و معنی اصلی مصراع اول را در نظر بگیریم خالی از لحن عنادی و تعریض و شکایت نیست یعنی: از کیمیای عشق و محبت تو که خاک سیاه را زر میکند و بیک کرشمه لطف روی و آهن بی بهار ابطالای ناب مبدل میسازد جز زرد روئی چیزی نصیب من نشد، آری این کیمیا در مورد ما نیز کارگر شد ولی چه توان کرد که فقط روی (چهره) ما را زر کرد!

۱- تشخیص معنی اصلی از ایهامی بسته بدوق است و اگر چه مفهوم کلی غزل مشحون از حکایت خون جگر و اشک و غم پرده در و مؤید اینست که «زرد روئی و چون زر زرد گشتن رخسار» مفهوم اصلی است ولی میتوان معنی دیگر یعنی «زرد شدن مس و روی وجود» را معنی اصلی و دیگری را ایهام گرفت، و از همه بهتر و نزدیکتر بشیوه ایهام حافظ و روح کلی بیت تحصیل مفهوم بیت از مجموع معنی اصلی و ایهامی میباشد، یعنی منظور و مقصود واقعی و کامل حافظ اینست: از پرتو اکسیر مهر و لطف کیمیا گر تو مس و روی کم بهای وجود من بزرد ناب مبدل گشت (معنی دوم از معانی مذکوره) ولی این سعادت آسان بدست نیامد و تحمل ناکامیها و خون جگریها و زرد روئی کشیدنها (معنی اول) نیل باین مقام را میسر کرد، یعنی تا رویم (چهره ام) زرد چون زر نگشت رویم (فلز مشهور، یعنی فلز کم بهای وجودم) زر نشد:

آری شود و لیک بغون جگر شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

در اضافه « مهر تو » نکته‌ای وجود دارد : باعتبار معنی اصلی حاصل اضافه « مهر ورزیدن بتو و محبت و عشق بتو » خواهد بود زیرا عشق بمعشوق و محبت عاشق باوست که موجب زرد روئی میشود ، و ایهاماً بقرینه « لطف شما » و زر کردن روی و آهن اضافه مصدر بفاعل استنباط میشود یعنی « محبت معشوق و لطف و توجه او بعاشق » .
 « مهر » ایهام به « خورشید » نیز دارد بقرینه کیمیا گر بودن و زر کردن روی و عقیده تبدیل سنگ باحجار کریمه بر اثر تابش خورشید :

طالب لعل و کهر نیست و گرنه خورشید	همچنان در عمل گوهر و کانست که بود
لعلی از کان مروّت بر نیامد سالهاست	تابش خورشید و سعی باد و بارانرا چه شد
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر	آری شود و لیک بخون جگر شود

بیت دوم :

باعتبار معنی اصلی « دم در کش = خاموش شو » بیت چنین است: حافظا کنونکه سر زلف مشکین و عنبر بوی دوست را بدست دارد خاموش شو و دم مزین و گرنه صبا که با سر زلف او الفتی دیرینه و عشقی قدیم دارد آگاه خواهد شد و گیسوی دوست دوباره بدست صبا خواهد افتاد و با منتشر کردن بوی نافت زلف یار جهانیان را از راز بدست تو بودن آن سر زلف آگاه خواهد ساخت :

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است دل سودا زده از غصه دونیم افتاده است ،
 بادب نافع گشائی کن از آن زلف سیاه جای دلهای عزیز است بهم بر مرزش
 « دم در کش » بقرائن ایهامی « نافت سر زلف » و « صبا » و بوی عنبرین گیسوی دوست ایهام دارد به « استشاق و استشمام و بوی خوش شنیدن » یعنی اکنونکه فرصتی حاصل است تأخیر مکن و فرصت مغتنم شمار و بوی خوش گیسوی معطر یار استشمام کن زیرا قاطعان طریق در کمینگهند و اگر صبا را خبر شود دیگر فرصت معطر کردن مشام جان ببوی زلف یار نخواهد بود .

ایهام دیگری در « دم کش » وجود دارد به « دم فرو کشیدن و نفس دزدیدن » ،

که باین اعتبار با توجه بر رابطه زلف مشکین بوی یار و صبا که منتشر کننده بوی زلف دوست در آفاقست و همچنین مناسبت معنی ایهامی اول « دم در کش (استشمام کن و ببوی) » و « صبا را خبر شدن » ایهام لطیف دیگری در مفهوم بیت حس میشود: حافظ اکنونکه نافه سرزلف مشکین و عنبر بوی دوست بدست تست و هر لحظه مشام جان بعطر گیسوی او معطر میکنی دم فرو کش و نفس را که بوی مشک از نافه زلف گرفته و معطر شده است بدزد و گرنه با انتشار انقباس معطر تو صبا را خبر خواهد شد و آن دمهای مشکینی در آفاق منتشر خواهد ساخت و جهانیا را از این راز (یعنی راز نافه سرزلف دوست بدست تو بودن) آگاه خواهد کرد.

* * *

جهان و هر چه در و هست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
 « این مختصر » در مصراع دوم بمعنی « تقاضا و خواهش ناچیز و مختصر یا نظر لطف معشوق » است، چنانکه در بیت قبل فرماید:

حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی اکنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار
 « این مختصر » در مصراع دوم ایهام به « جهان و هر چه در و هست » در مصراع اول دارد بقرینه سهل و مختصر بودن جهان یا بعبارت دیگر « این » باعتبار معنی اصلی راجع به « نظر » یا « نسیم وصل » در ابیات قبل و باعتبار معنی ایهامی راجع به « جهان و هر چه در و هست » در مصراع اول همین بیت است.

معنی اصلی: جهان و هر چه در و هست بی ارزش و سهل و مختصر و غیر قابل اعتناست، در صورتیکه سرتاسر جهان و هر چه در آن را ارزش نیست مضایقه نظر لطفی از حافظ دلخسته روا نیست.

باعتبار معنی ایهامی مفهوم بیت صحیح و شیوا نخواهد بود و ایهام بیشتر جنبه لفظی و ظاهری دارد.

* * *

روز کاریست که دل چهره مقصود ندیدد ساقیا آن قدح آینه کردار بیار
مقصود از «چهره مقصود» چهره کام و مراد است، که در این صورت چهره مقصود اضافه استعاری و مقصود بمعنی مراد عام استعاره مکنیه خواهد بود. باعتبار معنی اصلی «دل به مرادی نرسید و آملک دل بر آورده نشد» از بیت منظور خواهد بود. مقصود ایهام به مراد خاص یعنی «معشوق و منظور» دارد. بقرینه کلی بیت و تذکر «چهره» و «ندیدن» که باین اعتبار معنی مصراع «چهره معشوق و منظور را ندید» خواهد بود. تذکر این نکته لازم است که «استعاره در مقصود» را با «ایهام در مقصود» نباید اشتباه کرد یعنی وقوع استعاره بقرینه اثبات چهره بر ای آن کلمه استنباط میشود و ربطی بخود لفظ ندارد (چنانکه اگر بجای چهره مقصود، چهره کام نیز میبود وقوع استعاره محقق بود) در حالیکه ایهام از خود لفظ، که بر معشوق نیز قابل اطلاق است، درك میشود (چنانکه اگر بجای چهره مقصود، چهره کام بگذاریم بعلت تغییر لفظ ایهامی قابل استنباط نخواهد بود).

این لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید
تطاول در تازی بمعنی تکبر و ترفع و گردن کشی است و در فارسی بمعنی جور و بیداد استعمال میشود مثل بیت حاضر. علاوه بر معنی اصلی مصراع دوم که «جور و بیدادی که از سر زلف تو بر من رفت بر کسی نرفت» است تطاول موهم به درازی و طویل بودن است بمناسبت اشتقاقی و ذکر سر زلف دوست که بدرازی و سیاهی موصوف میباشد.

بسر سبز تو ای سرو که گر خاک شوم ناز از سر بنه و سایه برین خاک انداز
«سر سبزی» در ابیات فارسی شکفتگی و خرمی و تر و تازگی و کامگاری و صاحب دولتی و حیات زنده گانی معنی دهد. در این بیت سر سبز چنانکه سودی گوید

کتابیه از تازگی و نازنینی است و معنی اصلی بیت چنین: ای سرو سو گند میدهم بسر نازنین و عزیزت که چون بمیرم و خاک شوم ناز و غرور و تکبر از سر بگذار و برین خاک سایه افکن شو و سایه لطف بر خاک مزارم بکستر یعنی اگر در حال حیات تلطیفی نکردی پس از وفات نظر مهری متوجه خاک حافظ کن. بمناسبت سرو و قرینه خود کلمه «سرسبز» موهوم بمفهوم لغوی آن یعنی سر سبزرنگ درخت سرو است.

از «خاک شوم» منظور مردن و خاک شدن است چنانکه در معنی اصلی گذشت و ایهام به «خاک شدن بمعنی خواری و تذلل و روی بر خاک نیاز نهادن و از هستی خود در برابر معشوق گذشتن» دارد و «این خاک» در مصراع دوم نیز موهوم به خود شاعر دارد باعتبار در برابر معشوق خاک بودن و خاک‌های او بودن (چنانکه پای سرو نیز در خاک است). با در نظر گرفتن معنی ایهامی «خاک شدن» و «این خاک» معنی بیت چنین خواهد بود: سو گند بسر سبز و عزیزت میدهم که چون از هستی و خودی بگذرم و در برابرت خاک شوم همچون سرو که سایه بر خاک میافکند ناز و تکبر از سر بنهی و سایه بر خاک وجود حافظ اندازی، آری سرو همواره بزیر پای خود و خاکی که زیر پا دارد سایه میافکند و من نیز خاک خواهم شد تا تو که سر و بوستان جمالی سایه مهر و لطف بر سرم افکنی.

در این بیت معانی اصلی و ایهامی هر دو در تکمیل معنی مقصود شاعر بکار می‌آیند و یکی بی‌دیگری برای نمودن لطف شعر کافی نیست:

ای سرو سرسبز بسر عزیز و نازنین و سبز و خرمت سو گند میدهم که چون حافظ روی نیاز بر خاک پایت نهاد و از هستی و خودی گذشت و بالاتر از آن جان در سر عشق تو کرد و زیر خاک سیاه خفت، آرزوی دیرین او را بر آوری و سایه مهر و لطف بر او که در برابر تو از خاک کمتر است (یا بر خاک مزارش) بیانندازی.

معنی «ناز از سر نهادن» ساده و روشن است ولی با توجه باینکه «سرو ناز» است که «ناز» از سر مینهد ایهام لفظی جالب دیگری کشف میشود و آن چنین است:

ای سروناز حسن که خوش میروی بناز عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز، تو سرو نازی و لازمه « سروناز » ناز است ولی چشم آن دارم که « ناز » از سر بنهی و سایه بر این خاک اندازی .

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز بیشتر زانکه شود کاسه، سرخاک انداز مقصود از « آب طربناک » شراب است^۱. « ناک » در طربناک معمولاً پسوند اتصاف لازم است (یعنی . در طرب ، طرب و بطرب آمده) و گاهی نیز مثل بیت حاضر پسوند اتصاف متعدی « میباشد (طرب آور ، طرب انگیز) . اگر چه معنی لغوی آب طربناک (= شراب) آب طرب انگیز است اما ایهاماً آب طرب و بطرب آمده نیز استفاده میشود بمناسبت خود لفظ که معمولاً بهمین معنی در زبان فارسی بکار میروند و جوش و سرخی می .

ظاهراً در مصراع دوم « خاک انداز » برخلاف آنچه معمول است کلمه مرکب نیست بلکه بقرینه کلیه ابیات دیگر غزل و ایجاب فصاحت و موسیقی بیت دو کلمه جداست و « انداز » که کلمه ردیف محسوب میشود تکرار و تأکید « انداز » در مصراع اول میباشد و معنی بیت چنین است: بر خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز چون عمر ناپایدار و زمان در گذر است و بر گردش روزگار اعتمادی نیست شتاب کن و بیشتر از آنکه کاسه سرت خاک شود این توصیه را بکار بند و باده در جام انداز . اما باعتبار مرکب بودن « خاک انداز » دو توجیه بنظر میرسد و هر دو بقرائنی قابل قبول است: اولاً « خاک انداز » صفت فاعلی مرکب باشد بمعنی آلتی و وسیله ای که با آن خاک اندازند (امر و زاین واژه معمول است و همین سبب شده که معمولاً بیت حاضر را چنین میخوانند و معنی میکنند) یعنی بیشتر از آنکه کاسه سرت خاک انداز شود یعنی بهیروی و در خاک روی و کاسه سرت از خاک پر شود ... ، ثانیاً « خاک انداز » صفت مفعولی مرکب باشد

۱- برای انواع واژه های مذیل به « ناک » رجوع شود بمقاله « چند پسوند » از نگارنده در نشریه دانشکده ادبیات تبریز.

بمعنی «در خاک انداخته شده» یعنی بیشتر از آنکه بمیری و تنت از هم بپاشد و کاسه سرت در خاک انداخته شود... از توجیحات سه گانه مذکور توجیه دوم (یعنی صفت و اسم فاعلی مرکب بودن «خاک انداز» بمعنی آلت و وسیله مشهور) با وجود اشتباه هیچ لطفی ندارد زیرا اولاً هیچگاه بر اثر مرور زمان از کاسه سر «خاک انداز» درست نمیکند و ثانیاً خاک انداز را هرگز از خاک و سفال و سنگ نمیسازند تا تصور بکنیم که کاسه سر خواهد پوسید و از خاک آن خاک انداز خواهند پرداخت!

یارب آن زاهد خود بین که بجز عیب ندیدد دود آهیش در آیینته ادراک انداز مفهوم بیت روشن است و ایهامی در مصراع اول بنظر میرسد: باعتبار معنی اصلی زاهد خود بین و خود پرست دیده هنر بین ندارد و خوبی و نیکی و زیبایی و هنرها را نمی بیند و فقط عیوب را می بیند، و بمناسبت اینکه «فقط خود را می بیند» و «بجز عیب نمی بیند یعنی فقط عیب را می بیند» و مناسبت کلی مضمونی ایهاماً «عیب» همان «خود زاهد و وجود سر تا پا عیب او» است یعنی اگر زاهد خود بین دیده ادراکش از دیدن خوبیها و زیباییها و هنرها کور و محجوب است و جز عیب نمی بیند بدانجهت است که خود را بصورت دیگران می بیند و نقش معیوب و ناقص وجود سر تا پا عیب خود را در پیش دیده دار، آری عیبها از خود او بلکه خود اوست:

ای بدیده خال بد بر روی عم آن نه عمست آن توئی از خود مزم «مولوی»

می دو ساله و محبوب چارده ساله همین بسست مرأ صحبت صغیر و کبیر لطف این شاه بیت بسته بایهام لطیف آنست. معنی بیت اینست که حافظ از صحبت صغیر و کبیر (یعنی همه) بمحبوب چارده ساله و می دو ساله فاعلت، بقیه دارد

۱- شارح سودی توجیه دوم (خاک انداز بمعنی خاک اندازنده و ظرفی که با آن خاک اندازند) را اختیار کرده است. رک سودی ج ۲ ص ۳۳۱.